

مقدمه کتاب

زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران

زرسالاران حاصل بیش از یک دهه تلاش پژوهشی من است. کار بر روی این کتاب را از سال ۱۳۷۰ آغاز کردم زمانی که ۳۶ ساله بودم و از توان جسمی فراوان برخوردار. سال‌ها به تهیه منابع و یادداشت برداری و تحقیق گذشت و از اوایل سال ۱۳۷۶ تدوین متن نهایی را آغاز کردم. ابتدا قصد داشتم کتاب را در دو جلد منتشر کنم ولی در کوران کار با حجمی عظیم از یافته‌های نو مواجه شدم که طرح کتاب را به پنج جلد می‌رسانید. جلد‌های اول و دوم در اواسط سال ۱۳۷۷ منتشر شد. پس از انتشار این دو جلد، طرح کتاب را به هفت جلد افزایش دادم و دو جلد بعدی در اواخر سال ۱۳۷۹، و در واقع در سال ۱۳۸۰، انتشار یافت. این کتاب از ابتدا با سکوتی سنگین مواجه شد و حتی برخی از نشریات ویژه کتابشناسی، برخلاف رویه متعارف خود، از ذکر نام آن در فهرست تازه‌های کتاب خودداری کردند و عجیب‌تر این‌که نام آن در فهرست سالیانه کتاب‌های وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی نیز غایب بود. ولی با انتشار مجلدات سوم و چهارم، به‌رغم این‌گونه کم‌لطفی‌ها، کتاب جای خود را باز کرد و به مأخذی آشنا برای اهل تحقیق بدل شد.

بیش از دو سال از انتشار جلد‌های سوم و چهارم می‌گذرد و انتشار جلد‌های پنجم تا هفتم به درازا کشیده است. علت این تأخیر سنگینی کار است و وسواس من. هم‌اکنون باز با انبوهی از یافته‌های جدید مواجهم و یادداشت‌هایی که تدوین نهایی سه جلد باقیمانده را برایم سخت کرده است. برای نمونه، جلد هفتم، که مختص ایران است، باید در حجمی حدود ۵۰۰ صفحه عرضه شود حال آن‌که برای آن بیش از ۴۵۰۰ صفحه یادداشت فراهم آمده است. به‌رروی، آرزو دارم که تدوین نهایی سه جلد باقیمانده را هر چه زودتر به پایان برم.

مطلب زیر مقدمه جلد اول زرسالاران است به همراه یادداشت کوتاهی که در آغاز جلد سوم انتشار یافت. در این مقدمه چارچوب کلی پژوهش فوق‌ترسیم شده است.

یادداشت ۲۶ آذر ۱۳۸۷: جلد پنجم زرسالاران با عنوان "آریستوکراسی مالی و فروپاشی نظام سنتی" در سال ۱۳۸۳ در ۴۸۸ صفحه (قطع وزیری) منتشر شد. مجلدات بعدی هنوز منتشر نشده.

کتاب حاضر پیامد تلاشی طولانی است که حاصل آن اینک در دسترس خوانندگان ارجمند قرار می‌گیرد.

عنوان کتاب را زرسالاران یهودی و پارسی، استعمار بریتانیا و ایران نهاده‌ام تا به روشنی گویای محتوای اثر باشد. واژه "زرسالاری" را در همان معنایی به کار برده‌ام که در نوشتار سیاسی معاصر غرب از مفهوم "پلوتوکراسی" [۱] فهمیده می‌شود. "پلوتوکراسی" از واژه یونانی "پلوتوس" [۲] به معنای "ثروت" است و منظور سروری مستقیم یا غیرمستقیم یک اقلیت ثروتمند و بهره‌مند، نخبگان زرسالار، بر تمامی جامعه است. در این پژوهش زرسالاری دنیای امروز را دارای ساختاری دودمانی یافته‌ام و لذا از آن با عنوان "الیگارش زرسالار" نیز یاد کرده‌ام. در کاربرد واژه

الیگارشی [۳] (به معنای نخبه سالاری دودمانی)، نه معادل فارسی آن، تعدد داشته ام زیرا به گمان من معادل های فارسی گویای تمامی مختصات و ابعاد آن پدیده ای نیست که با این مفهوم شناخته می شود. بدینسان، ترکیب این دو واژه معنایی را می سازد که مطمح نظر نگارنده است.

باید متذکر شوم که کاربرد این مفهوم ابداع اینجانب نیست و در فرهنگ سیاسی معاصر برای اطلاق بر همین پدیده پیشینه دارد. در همین معناست که جرج برنارد شاو، [۴] نویسنده انگلیسی، از الیگارشی زرسالاری [۵] سخن گفته است که «تمامی اقتدارات کهن شاهان» را اعمال می کنند. [۶] و این همان پدیده ای است که هربرت جرج ولز، [۷] نویسنده دیگر انگلیسی، از آن با تعبیر «انسان هایی به سان خدایان» [۸] یاد کرده است؛ و در همین معناست که در واژگان سیاسی غرب گاه مفهوم "پلوتو دمکراسی" [۹] به کار رفته است؛ یعنی آن نظم سیاسی و اجتماعی که در ظاهر دمکراتیک است و در باطن پلوتوکراتیک.

در متن کتاب، درباره این پدیده و سیر بخرنج و طولانی پیدایش و تطور آن به تفصیل سخن گفته ام. ملخص کلام اینکه بر بنیاد سنن و میراث دوران جنگ های صلیبی، در سده های شانزدهم تا نوزدهم میلادی اتحادیه ای از خاندان های شریک و درگیر در غارتگری های ماوراء بحار در غرب و مرکز اروپا شکل گرفت. همین مجموعه بود که زمام امور کمپانی هند شرقی بریتانیا را در دست داشت و در سده نوزدهم بزرگترین امپراتوری مستعمراتی تاریخ معاصر را بنیاد نهاد.

در دوران تکوین پژوهش حاضر، برای نگارنده این پرسش به جد مطرح بود که نقدینگی انباشته و افسانه ای کمپانی هند شرقی بریتانیا پس از انحلال رسمی آن در سال ۱۸۵۷ میلادی چه شد، کانون های گرداننده این مجتمع عظیم جهانی در نیمه دوم سده نوزدهم و سده بیستم چه سرنوشتی یافتند، و بازماندگان و وارثین آنان در جهان امروزین چه می کنند؟

در جستجوی پاسخی برای این پرسش بود که نگارنده با مجموعه ای از مجتمع های عظیم اقتصادی آشنا شد که در دنیای امروز شبکه ای گسترده و در هم تنیده را می سازند. و دریافت که زمام این مجموعه همبسته و جهانشمول بطور عمده با اعقاب همان خاندان هایی است که در سده نوزدهم الیگارشی مستعمراتی دنیای غرب به شمار می رفتند و مستقیم یا غیرمستقیم وارث سنن و میراث غارتگری صلیبی و ماوراء بحار سده های پیشین بودند.

نگارنده در پژوهش حاضر از روشی بهره برد که "تبارشناسی" [۱۰] نامیده می شود. این روش برای ما ناشناخته نیست؛ همان دانش ارجمندی است که با نام هایی چون "علم الانساب" و "علم الرجال" در ایران پیشینه طولانی دارد و در گذشته یکی از بنیان های استوار تاریخنگاری ما را تشکیل می داد. تبارشناسی امروزه برای پژوهش در زمینه ایلات و عشایر و تمامی جوامع دارای ساختار قبیله ای کاربرد گسترده دارد و از پایه های دانش مردم شناسی [۱۱] به شمار می رود. این روش در تحلیل تحولات تاریخ معاصر نیز دارای کارایی جدی است.

نتایج نظری که بر اساس این روش به آن دست یافتیم به شرح زیر است:

۱- در دنیای معاصر شبکه ای گسترده و همبسته از خاندان های زرسالار حضور دارد که به سان یک

الیگارشی جهان وطن عمل می کند.

۲- این الیگارشی ادامه و وارث مستقیم یا غیرمستقیم همان خاندان هایی است که طی سده های شانزدهم تا نوزدهم میلادی عاملین اصلی غارتگری های ماوراء بحار و تکاپوهای مستعمراتی بودند.

۳- این الیگارشی دارای ساختاری دودمانی است. به عبارت دیگر، شبکه بغرنج و گسترده ای از مناسبات خویشاوندی آن را به هم پیوسته است و از این زاویه منظره یک قبیله بزرگ جهانی را جلوه گر می سازد. بسیاری از عناصر ساختاری در نظام های اجتماعی مبتنی بر خویشاوندی را که تصور م ی رود مختص جوامع سنتی قبیله ای است در این الیگارشی می توان یافت؛ مانند همبستگی جمعی، حمایت گری، درون همسری و تداوم حافظه تاریخی.

۴- این ساختار دودمانی بر بنیاد کارکردهای مشترک اقتصادی شکل گرفته و امروزه اعضای آن در رأس مجموعه ای عظیم از کمپانی ها و موسسات اقتصادی حضور دارند. این مجموعه سخت بهم پیوسته است تا بدانجا که با پیگیری پیوندهای خویشاوندی و اقتصادی اعضای برخی خاندان های نامدار و دارای پیشینه تاریخی معین یا با ردگیری مشاغل اعضای هیئت مدیره برخی موسسات و کمپانی های مُعظم و شناخته شده، به سان زنجیره ای بهم بافته می توان به شبکه ای از موسسات و کمپانی های مرتبط و خویشاوند دست یافت.

۵- اعضای این مجموعه حاملان و مدافعان اصلی میراث و سنن سیاسی و فرهنگی پیشینیان خودند. این پدیده ای است که آن را تسلسل حافظه تاریخی در الیگارشی زرسالار معاصر نامیده ام.

"تسلسل حافظه تاریخی" بدان معناست که هر فرد "گذشته" خاندان خود را "امروز" زندگی خویش می داند؛ و در نتیجه به جایگاه خود در مجموعه ای که بدان تعلق دارد و به نقش ها و کارکردهای خود واقف است. این درست برخلاف وضع جوامع انبوه و ساخت زدایی شده در دنیای استعمارزده است که در نخستین گام "حافظه تاریخی" سترده می شود و فرد خود را "اتمی" تنها و سرگردان در میان انبوه توده های انسانی می یابد؛ هیچ پیوندی با گذشته خود ندارد و لاجرم هیچ پیوندی با امروز خویش نمی تواند بیابد. این اوج از خود بیگانگی انسان است. جامعه ای که از چنین عناصری ترکیب یافته توده ای است انباشته و انبوه از آحاد ناپیوسته و "مستقل".

در جامعه شناسی معاصر، در تداوم سنت تکامل گرایی سده نوزدهم، فروپاشی ساختارهای سنتی و منفرد شدن اعضای جامعه پدیده ای ملازم با توسعه اجتماعی و اقتصادی قلمداد می شود. بررسی اینجانب نشان می دهد که این فرایند در الیگارشی زرسالار دنیای امروز تحقق نیافته است. در پژوهش حاضر خواهیم دید که این "هویت جمعی" از طریق نهادهای ویژه ای که مولود این الیگارشی است، و فراماسونری یکی از آنهاست، تداوم داشته است. بدینسان، در دنیایی که انبوهی از انسان های منفرد زندگی می کنند، این گروه های کوچک، که در اوج انسجام جمعی هستند، به راحتی می توانند سلطه خود را بر دولت و جامعه تأمین کنند. به عبارت دیگر، در دنیایی که اندیویدوالیسم تقدیس می شود و در هر گوشه آن ایستارها و پیوندها و نهادهای سنتی جوامع و فرهنگ های کهن آماج تخریب قرار می گیرد، و این تخریب امری "طبیعی" و ناگزیر و حتی ضرور در فرایند "مدرنیزاسیون" وانمود می شود، آن کانون هایی که در دو سده اخیر در رأس این فرایند جای داشته اند ایستارها، پیوندها و

نهادهای خود را حفظ کرده اند و به تعبیری با حدت و شدت تمام "سنت‌گرا" هستند.

بدینسان، تاریخ دنیای جدید غرب از زاویه انتقال میراث مستعمراتی پیشین خطی پیوسته و ممتد جلوه گر شد که بی وقفه تسلسل و تداوم داشته و حاملین آن اعضا و وابستگان این الیگارشی بوده اند.

از آغاز تهاجم ماوراء بحار اروپاییان (سده شانزدهم میلادی) تا انقلاب صنعتی اروپا (نیمه اول سده نوزدهم) هفت نسل فاصله انسانی وجود دارد. در شرایط رشد اجتماعی طبیعی در سرزمین های غرب و مرکز قاره اروپا در سده های اخیر، که عامل تهاجم سهمگین خارجی بنیان خاندان های متنفر را برنینداخته و جابجایی فاحشی در ترکیب آنان صورت نگرفته است، تداوم پیوندها و تسلسل نقش ها و کارکردها در این هفت نسل عجیب و نامتعارف نیست. توجه کنیم که الیگارشی سیاسی و مالی اروپا حتی در انقلاب خونین اواخر سده هیجدهم میلادی در فرانسه نیز لطمه جدی ندید؛ در ترکیب آن دگرگونی هایی رخ داد ولی مضمحل نشد و بخشی از آن، چنانکه خواهیم دید، از جنگ های ناپلئونی سودهای کلان برد و با ثروت های افسانه ای به "عصر انقلاب صنعتی" گام نهاد.

در دوران های رشد طبیعی در شرق نیز این تسلسل و پیوستگی در نسل های متمادی وجود داشته است که نمونه آن تداوم خاندان های معین ایرانی طی سده های متمادی در پیش و پس از اسلام است. یک نمونه در تاریخ اسلامی ایران خاندان جوینی است:

تبار این خاندان به ربیع بن یونس، حاجب منصور خلیفه بنی عباس و پدر فضل بن ربیع (وزیر هارون الرشید)، می رسد. بدینسان، اعضای این خاندان از سده دوم تا اواخر سده هفتم هجری، به مدت شش قرن، متصدی مناصب عالی دیوانی بودند. فاصله عطا ملک جوینی (۶۲۳-۶۸۱ ق.) تا فضل بن ربیع (مقتول در سال ۱۷۰ ق.) سیزده نسل است. تداوم و تسلسل این خاندان به دوران فوق محدود نیست. تبار ربیع تا چهار نسل پیشتر نیز شناخته است و نسب او به کیسان مکنی (ابوفروه) از موالی عثمان بن عفان، خلیفه سوم، می رسد. بدینسان، خاندان جوینی حداقل دارای ۱۸ نسل پیشینه روشن بود و با تجربه آن می زیست. این برابر است با هفت سده تمام. خاندان جوینی یک نمونه منحصر به فرد و استثنایی نیست. توجه کنیم که حتی امروزه در برخی از جوامع عشایری ایران تبارنامه فرد تا هفت نسل و گاه بیشتر تداوم دارد و اینان انسان های دارای هویت و تاریخ شناخته شده اند نه نیاکانی اسطوره ای و موهوم.

آنچه در جوامع امروزی مشرق زمین، و در تمامی دنیای استعمارزده، این پیوند و تسلسل نسل ها را از میان برد، شکاف تاریخی ژرف و مدهشی است که در سده های اخیر پدید شد. این پدیده ای است که آن را گسست حافظه تاریخی ملت ها می نامیم.

در پیامد این گسست، برای نمونه، تاریخ نزدیک جامعه ایرانی بگونه ای به گذشته های دور پرتاب شد که گویی به "ماقبل تاریخ" تعلق دارد. برای مردم امروزی ایران تاریخ دوران صفویه، که تنها هفت الی ده نسل از آن می گذرد، تفاوت محسوسی با تاریخ دوران هخامنشی و ساسانی ندارد و حتی تاریخ بسیار نزدیک قاجاریه نیز چنین است. چنان فاصله ای میان ما و نیاکان نزدیک مان ایجاد شده که گویی آنان به سیاره ای و ما به سیاره ای دیگر تعلق داریم؛ و این در حالی است که نه گذشت زمان چندان زیاد است و نه حوادث آن دوران نامرتب با سرنوشت امروز ما. به عکس، زندگی جامعه ایرانی در چهار سده اخیر سخت بهم پیوسته است و این یک مجموعه همبسته و واحد زمانی-تاریخی را می سازد که

بیگانگی با هر جزء آن به معنای بیگانگی با "خود" است. این است عمق فاجعه‌ای که با آن دست به گریبانیم؛ بیگانگی با خود و سرگذشت خود. بدینسان، ما به نسلی بدل شده‌ایم با حافظه تاریخی تهی، همچون لوحی صاف و نانوخته که هر چه بخواهند بر آن حک می‌کنند و هر گونه که بخواهند سرگذشت پدرانمان را به ما می‌آموزند.

به یاد داشته باشیم که شاه سلطان حسین صفوی با پطر کبیر در روسیه و لویی چهاردهم در فرانسه معاصر است و فتحعلی شاه قاجار با ناپلئون بناپارت در فرانسه. این دورانی است که حداقل نخبگان دنیای غرب در آن زندگی می‌کنند و فضا و تجربه تاریخی آن را بگونه‌ای محسوس لمس می‌کنند. کسانی که از تداوم القاب اشرافی در انگلستان در حیرت‌اند و آن را نوعی "تعصب سنتی انگلیسی" تلقی می‌کنند سخت در اشتباه‌اند. تداوم این القاب دقیقاً بیانگر تداوم تاریخ یک خانواده بزرگ است و در لحظه لحظه خود پیوندهای فرد را با نیاکانش، با تبارش و با "طایفه" بزرگی که با تمامی تاروپود خود به آن تعلق دارد یادآوری می‌کند. شستشوی حافظه تاریخی ملت‌ها از مهم‌ترین حربه‌هایی است که الیگارشی زرسالار جهان امروز برای تداوم سلطه خود به کار برده و می‌برد. و این فاجعه‌ای است که در ایران شاید بیش از هر جای دیگر رخ داده است.

از پژوهش حاضر یک اصل روش شناختی را نیز می‌توان استخراج کرد و آن تسلسل دودمانی نقش‌ها و کارکردها در الیگارشی زرسالار معاصر است.

طبق این اصل، شناختی که از پیوندهای امروزی یکی از اعضای این الیگارشی به دست می‌آید، تا حدود زیادی قابل تعمیم به گذشته است مگر اینکه عواملی این تعمیم را منتفی سازد. یک نمونه گویا که در جلد اول عرضه شده، نقش لرد کاولی، سفیر وقت انگلستان در پاریس، در انعقاد پیمان صلح ایران و انگلیس (۱۲۷۳ق. / ۱۸۵۷م.) است. زمانی که تعلق لرد کاولی به خاندان ولزلی را بشناسیم، با تاریخ خاندان ولزلی و پیوندهای گذشته و امروزی آن و جایگاه برجسته‌شان در ترکیب الیگارشی مستعمراتی سده نوزدهم آشنا شویم، قطعاً تصویری که از ماجرای فوق خواهیم یافت گویاتر و روشن‌تر از زمانی است که این حادثه را در متن تحلیل‌های عام و فاقد پیوند با "انسان‌ها" می‌نگریم. تاریخ را انسان‌ها می‌سازند، این انسان‌ها دارای هویت و پیوندهای فردی و خانوادگی‌اند و این پیوندها معمولاً در گذشته و آینده تسلسل و تداوم دارد. به ویژه در بررسی تاریخچه خاندان‌های زرسالار یهودی جایگاه بسیار مهم نظام خویشاوندی در ساختار الیگارشی معاصر و تداوم نقش‌ها و کارکردهای اعضای آن را به شکلی ملموس و زنده خواهیم شناخت.

چنانکه عنوان کتاب نشان می‌دهد، در چارچوب مفهوم عام زرسالاری جهانی، بر دو مجموعه مشخص و محدودتر تأکید داشته‌ام: الیگارشی یهودی و الیگارشی پارسی. این مفاهیم به دو گروه اطلاق می‌شود که، در کنار سایرین، عضوی پیوسته از زرسالاری جهانی به شمار می‌روند ولی دارای استقلال و هویت جمعی خاص خویش‌اند.

منظور از الیگارشی یهودی آن مجموعه‌ای است که رهبری یهودیان جهان را به دست داشته است. درباره سیر پیدایش و تطور این الیگارشی، که کهن‌ترین و منسجم‌ترین و متنفدترین بخش زرسالاری جهانی است، در سه مرحله عمده تکوین آن (اشرافیت سلطنتی- دینی قبیله یهودا، الیگارشی حاخامی و زرسالاری یهودی معاصر) و نقش آن در تحولات سده‌های اخیر، به ویژه در پیوند با فرایند سلطه جهانی استعمار اروپایی، در مجلدات اول و دوم به تفصیل سخن گفته‌ام. تصور می‌کنم نگاه نگارنده

به پدیده فوق با تصاویر متعارف و جوه تمایز اساسی داشته باشد.

"پارسیان" یک اقلیت کوچک قومی ساکن غرب شبه قاره هندند. آنان طبق یک اسطوره منظوم که در سده ای اخیر پرداخت شده، به نام قصه سنجان، خود را بقایای گروهی از اشراف و موبدان ساسانی می دانند که در پی حمله اعراب به ایران به سرزمین کنونی گجرات پناه بردند. در جلد چهارم درباره این "اسطوره" توضیح خواهم داد و نتیجه پژوهش خود را دال بر جعلی بودن آن و نیز مردود بودن پیشینه ایرانی طایفه فوق به تفصیل عرضه خواهم کرد.

با تهاجم پرتغالی ها به شرق، از اوایل سده شانزدهم میلادی میان سران این طایفه و کارگزاران دربار پرتغال و کانون های یهودی- مارانوی ذینفع در تکاپوی فوق پیوندی استوار پدید شد. اروپاییان به واسطه های بومی نیاز داشتند و به دلایلی که توضیح خواهم داد در غرب هند "پارسیان" را مناسب ترین دلالان و کارگزاران بومی برای پیشبرد کار خود یافتند. در این فرایند در میان پارسیان گروهی از واسطه های بومی (کمپرادورها) شکل گرفت که طی سده های پسین با هلندی ها و انگلیسی ها و سایر کانون های استعماری غرب پیوندی روزافزون و استوار یافت. این فرایندی است که در سده نوزدهم، در دوران اقتدار امپراتوری مستعمراتی بریتانیا، به اوج خود رسید و منجر به پیدایش یک گروه منسجم، بسیار ثروتمند و مقتدر "پارسی" در هند و منطقه شد. منظور از الیگارشی پارسی این پدیده است. رابطه این الیگارشی با اعضای جامعه پارسی مشابه رابطه الیگارشی یهودی با سایر یهودیان است.

این کانون، چنانکه خواهیم دید، از اواخر صفویه در تحولات ایران موثر بود و به ویژه از دوران تکاپوی مانکجی لیمجی هاتریا در ایران (۱۸۵۴-۱۸۹۰م.)، که مصادف با بخش مهمی از دوران ناصری است، جایگاهی بسیار موثر در فرایندهای سیاسی و فرهنگی و اقتصادی جامعه ایرانی یافت. سر اردشیر ایدلجی ریپورتز و پسر او، سر شاپور ریپورتز، این تکاپو را در دوران متأخر قاجار و دوران پهلوی تداوم بخشیدند. این نقش، به رغم اهمیت بنیادین آن در تبیین تحولات تاریخ معاصر ایران، تاکنون ناشناخته مانده و این نخستین پژوهشی است که درباره آن عرضه می شود.

به دلیل پیوند زرسالاران یهودی و پارسی با دو گروه دینی فوق، برای پیشگیری از هرگونه سوءتفاهم محتمل تاکید می کنم که نگارنده هیچگونه پیشداوری "ضد یهودی" و "ضد پارسی" ندارد. غرض عرضه نتایج پژوهشی است که، به گمان من، جایگاهی اساسی در تبیین تحولات تاریخ معاصر ایران دارد و بدون آن نمی توان به تصویری روشن و واقع گرایانه از فرایند بخرنج تطور جامعه ایرانی در دوران معاصر رسید. محقق تاریخ معاصر باید از چنان شهامت علمی برخوردار باشد که واقعیات تاریخی را جسورانه و بدون هراس از تهمت ها و خصومت ها بیان دارد. این عرصه ای پرمخاطره است زیرا "تاریخ معاصر" در واقع زندگی امروز ماست و کانون های موثر در آن حضوری بالفعل دارند. روشن است که تعلق به این و آن آئین دینی یا اقلیت قومی نباید مانعی در راه پژوهش تلقی شود. همانگونه که از تکاپوی چنین افراد و گروه هایی در میان مسلمانان و مسیحیان و پیروان سایر ادیان سخن می گوئیم، محقق که پدیده ای مشابه را در میان یهودیان و پارسیان نیز مورد بررسی قرار دهیم.

در دانش های اجتماعی، رابطه میان "هویت جمعی" و "هویت فردی" انسان مسئله بسیار بخرنجی است و مرز قاطعی را برای تفکیک دامنه تأثیر و تأثر این دو نمی توان یافت. شناخت این رابطه سطحی نگری و تعمیم های مطلق گرایانه را بر نمی تابد. کسانی که در تحلیل اجتماعی و تاریخی به

هویت های جمعی دل می بندند و می کوشند پدیده های انسانی را در قالب مفاهیم کلی، چون تعلق های طبقاتی و حتی فرهنگی- تمدنی، خلاصه کنند لاجرم با انبوهی از استثنائات مواجه می شوند که ناقض احکام عام و از پیشی است. بدینسان، در تحلیل نهایی تنها می توان از گرایش های عام سخن گفت نه از احکام مطلق و تغییرناپذیر.

اینجانب به هویت مستقل فردی انسان بمثابه موجودی آزاد و دارای قدرت و جسارت کاوش و سنجش و گزینش، صرفنظر از تعلق های جمعی او، باور دارم و هیچگاه منظورم از کاربرد مفاهیم کلی و عام چون "غربی"، "شرقی"، "مسلمان"، "مسیحی"، "جدیدالاسلام"، "زرسالاری"، "الیگارشی"، "یهودی"، "پارسی"، و غیره و غیره نفی این آزادی و استقلال نیست. در این پژوهش نمونه های متعدد خواهیم یافت که "فرد" راه مستقلی را در پیش گرفته که معارض با سنن و منافع "جمع" عامی است که به آن تعلق دارد. یک نمونه کهن در یهودیت، عنان بن داوود، بنیانگذار فرقه قرائی (سده دوم هجری/ هشتم میلادی)، است که خود به خاندان "رش گلوتا"، یعنی "شاهزادگان داوودی" یهود، تعلق داشت و برادرزاده سلیمان بن حسدای، "شاه داوودی" یهودیان زمان خود، بود. او راه ستیز سخت با الیگارشی حاخامی را در پیش گرفت. با نمونه های جدید این پدیده نیز آشنا خواهیم شد. به عنوان مثال، در جلد دوم درباره اسپینوزای یهودی، اندیشمند نامدار سده هفدهم میلادی، و تعارض او با الیگارشی یهودی آمستردام سخن گفته ام و در جلد سوم درباره ستیز مجتمع مالی فرانسوی "کردی موبیلیه" با روچیلدها سخن خواهم گفت. در رأس "کردی موبیلیه" امیل پرر قرار داشت. پرر یهودی است و به یک خاندان نامدار یهودی تعلق دارد. نمونه دیگر، والتر رانتو، وزیر خارجه آلمان (۱۹۲۲) است. رانتو سیاستی معارض با مشی الیگارشی زرسالار غرب در پیش گرفت و به این دلیل به قتل رسید. رانتو نیز یهودی بود و به یک خاندان ثروتمند یهودی تعلق داشت. پدرش بنیانگذار کمپانی معروف AEG است و وی پس از مرگ پدر ریاست این مجتمع مهم صنعتی آلمان را به دست داشت.

در مورد پارسیان هند و زرتشتیان ایران نیز چنین است. گ. ک. نریمان یک نمونه گویاست که با او آشنا خواهیم داشت. به یاد داشته باشیم که نریمان از تبار دختری ملا کاووس و ملا فیروز پارسی است که در اواخر سده هیجدهم و اوایل سده نوزدهم در پیوند با دستگاه کمپانی هند شرقی بریتانیا تکاپویی مرموز در رابطه با ایران داشتند. نگارنده ضرور می داند احترام کامل خود را به تمامی یهودیان و زرتشتیان آزاداندیش و جویای حقیقت ابراز دارد و یادگشتاسب نریمان دانشمند فقید پارسی را، که نمادی برجسته و آموزنده از حقیقتجویی و آزاداندیشی نظری بود، گرامی دارد.

داوری فوق در مورد "جدیدالاسلام ها" نیز صادق است. در این کتاب درباره "یهودیان مخفی" به کرات سخن گفته ام و درباره فرقه های "یهودی مخفی"، چون مارانوها در اسپانیا و پرتغال، دونه ها در عثمانی و فرانکیست ها در اروپای شرقی و مرکزی توضیح داده ام. معهذاً، در مقابل "یهودیت مخفی"، یعنی گروه ظاهری و هدفمند گروهی از یهودیان به دین دیگر (بطور عمده مسیحیت و اسلام) با حفظ پنهان پیوندهای یهودی، پدیده گروه واقعی یهودیان به سایر ادیان را نیز بیان داشته ام و نمونه های متعددی از آن را شرح داده ام. برای پیشگیری از هرگونه سوء تفاهم و برداشت سطحی و عامیانه تأکید می کنم هر چند "یهودیت مخفی" یک واقعیت مهم تاریخی است که به درستی باید مورد توجه قرار گیرد، ولی این بدان معنا نیست که هر "جدیدالاسلامی" یهودی مخفی است. در متن کتاب از یهودیانی چون مخیربیک و اسود راعی یاد کرده ام که در زمان حیات پیامبر اسلام (ص) به اسلام گرویدند و در جنگ با کفار به شهادت رسیدند.

همانگونه که در آغاز گفتم، تصویری که در این کتاب از الیگارش‌ی زرسالار یهودی و پارسی ارائه می‌شود حاصل تکاپویی طولانی است.

در ابتدا، هدف شناخت جایگاه اردشیر ریپورتر، مأمور برجسته اطلاعاتی بریتانیا، در تحولات دوران قاجار و نقش او در صعود سلطنت پهلوی بود. با اردشیرجی در سال ۱۳۶۹ آشنا شدم. این زمانی است که در کوران نگارش جلد دوم ظهور و سقوط سلطنت پهلوی وصیت‌نامه اردشیر را یافتیم و در تفحص بیشتر به شناختی اجمالی از روچیلدها و برخی چهره‌های برجسته الیگارش‌ی پارسی رسیدیم. در این کتاب به پدیده "الیگارش‌ی پارسی" و پیوند آن با دستگاه استعماری بریتانیا و زرسالاری یهودی یک بار و چنین اشاره شده است:

خاطرات اردشیر ریپورتر طرح یک "مانیفست" اعتقادی را منعکس می‌سازد که بر اساس آن ایدئولوژی "ناسیونالیسم شاهنشاهی" پی‌ریخته شد و طی قریب به شش دهه به شدت ترویج شد. ژرف‌کاوی در تاریخ معاصر ایران نشان می‌دهد که این ایدئولوژی در واقع در سه کانون ریشه داشت: استعمار بریتانیا که در جستجوی مناسب‌ترین کارافزار سیاسی و ایدئولوژیک سلطه بر ایران بود. طرح‌های بلندپروازانه محافل قدرتمند یهودی اروپا و در رأس آنها خانواده روچیلد، و کینه و رویاهای فروخته ۱۳۰۰ ساله اشرافیت و موبدان ساسانی که در عملکرد برخی محافل الیگارش‌ی پارسی هند تبلور می‌یافت که به تبع نقش درجه اول خود در اقتصاد هند نفوذ جدی در حکومت انگلیسی هندوستان داشتند. اردشیر ریپورتر به عنوان یک پدیده تاریخی ثمره اشتراک منافع و درآمیزی این سه کانون بود. [۱۲]

پس از گذشت هفت سال هنوز نیز این داوری را صادق می‌دانم ولی تصویری که بدان دست یافته‌ام دقیق‌تر، مشخص‌تر و مستندتر از آن زمان است. و نیز اکنون الیگارش‌ی پارسی را "بازمانده اشرافیت و موبدان ساسانی" نمی‌دانم. این دعوی بی‌بنیادی است که خود داشتند و به شدت مروج آن بوده و هستند.

بدینسان، در کتاب فوق برای نخستین بار به حضور کانونی همبسته با دو قدرت امپریالیستی انگلستان و ایالات متحده آمریکا و در عین حال مستقل از این دو توجه کردم و بر بنیاد اصل تمایز منافع افراد و کانون‌ها، تعارض وزارت امور خارجه بریتانیا، به ریاست لرد کرزن، از یکسو و وزارتخانه‌های جنگ و امور هندوستان و حکومت هند بریتانیا از سوی دیگر را در ماجرای کودتای ۳ حوت ۱۲۹۹ ایران مطرح ساختم. کودتا طرح کانون‌هایی بود که در آن زمان زمام این سه نهاد مهم امپراتوری بریتانیا را به دست داشتند. لرد کرزن از ماجرا بکلی بی‌خبر بود و نومیدانه از طرح عقیم خود، قرارداد ۱۹۱۹، دفاع می‌کرد. در پژوهش حاضر این بحث را بار دیگر مطرح خواهم کرد. بخش مفصلی از جلد پنجم به این ماجرا اختصاص دارد. این همان نیروی مقتدری است که لرد کرزن در مکاتبات خصوصی با همسرش گاه از آن با عنوان «کانون توطئه» [۱۳] یاد می‌کرد و گاه بطور مشخص از چرچیل و «همزادان شیطانی» او سخن می‌گفت. [۱۴] این همان نیرویی است که بلونت، آزادیخواه نامدار انگلیسی و دوست سید جمال الدین اسدآبادی، در نامه خود به دکتر سید محمد هندی (۲۸ ژوئیه ۱۹۱۳) آن را «دارودسته» [۱۵] تبهکار بین‌المللی» می‌نامد و از سلطه تام و تمام آن بر تمامی شئون جوامع مسیحی سخن می‌گوید. بلونت می‌نویسد:

تحولی که در ۳۰-۴۰ سال گذشته [در جامعه انگلیس] رخ داده و در ده سال گذشته با شتاب به پیش

تاخته... تحولی است نژادی در طبقه‌ای که زمام امور ما را به دست دارد و از طریق آن بر امور مالی ما فرمان می‌راند و باز از طریق آن تمامی حیات اجتماعی ما را می‌چرخاند؛ چه در پارلمان، چه در دولت و چه در نهادهای مطبوعاتی. من به عنصر خارجی اشاره می‌کنم و به ویژه به عنصر یهودی که در طی این دوران سال به سال سیطره نیرومندتری بر عمل بین‌المللی ما - و آنچه بیشتر نگران‌کننده است بر افکار عمومی ما، بر اخلاقیات و بر نگرش ما به شرافت انسانی - به دست آورده است. لازم نمی‌دانم به شما یادآوری کنم که نخستین اقدام تجاوزکارانه انگلیس علیه امپراتوری عثمانی به ابتکار دیزرایبلی، اولین وزیر یهودی ما، صورت گرفت؛ زمانی که او پس از به دست آوردن کنترل کانال سوئز از طریق اسماعیل پاشا در سال ۱۸۷۵، در سال ۱۸۷۸ عثمانی را در مسئله تصرف قبرس فریب داد. و در سال ۱۸۸۲ به خاطر فشار روچیلدها و گاشن‌ها بر دولت گلاستون بود که مصر اشغال شد. تمامی اقدامات منحنی که در واپسین سال‌های حکومت ملکه ویکتوریا در حوادث آفریقای جنوبی رخ نمود، همه در توطئه‌های مالی ریشه داشت که بطور عمده از یهودیان سرچشمه می‌گرفت. این انحطاط اخلاقی در تمامی طبقات انگلیس، از بالاترین تا پایین‌ترین طبقات، رواج یافت و در زیر فشار ناعادلانه ثروت‌اندوزی حریصانه تمامی مرزهای میان حق و باطل در اندیشه مردم ما محو شد. این شالوده‌ریزی عظیم، که در سرشت خود کاملاً غیر انگلیسی بود، بر هر دو حزب سیاسی در دولت ما اثر گذاشت و دگرگونی را در حیات اجتماعی ما سبب شد و بستری را فراهم ساخت برای گرایش‌هایی هنوز فرومایه‌تر و ناستوده‌تر در سیاست خارجی ما که در پنج سال گذشته در دوران زمامداری آقای اسکویت شاهد آن بوده‌ایم. مفید است متذکر شوم که در ترکیب این دولت دو یهودی حضور دارند و سیر ادوارد گری، که در رأس وزارت خارجه است، آموزش سیاسی خود را به لرد روزبری مدیون است که از طریق روابط خانوادگی پیوندی نزدیک با روچیلدها دارد و تمامی سیاست خارجی او مبتنی بر ملاحظات مالی است... چه انبوهی از فریب، دروغ‌گویی و فساد مالی در پارلمان کنونی ما دیده می‌شود! نمی‌دانم آیا شما در هند ماجرای ننگین آنچه را که در اینجا "رسوایی مارکونی" خوانده می‌شود دنبال می‌کنید یا نه؟ در زمانه من هیچ چیز روشن‌تر از این ماجرا نزول شرف را در حیات اجتماعی ما آشکار نمی‌کند. این ماجرا به آشکارترین شکل نشان می‌دهد که سیاستمداران ما تا چه اندازه به خاطر ارزش‌های نازل مالی سقوط می‌کنند؛ و ابعادی را که اخلاق بازار بورس جایگزین اخلاق کهن‌تر تجارت شده و فراتر از همه میزان اقتدار دارودسته بیگانه سرمایه‌داران مالی یهودی را، که مجلس عوام ما را به چنگ خود گرفته‌اند، روشن می‌کند. تنها این نیست که امروزه دو یهودی در کابینه ما حضور دارند، بلکه تقریباً تمامی وزرای ما انسان‌های نیازمندی هستند که از طریق زنجیرهای قیود شخصی به آنها وابسته‌اند یا از آنان پیروی می‌کنند و لذا نمی‌توانند مخالفت خود را با سست اخلاقی همکاران شان بیان کنند حتی زمانی که از عمل خویش شرمسارند...

آنچه گفتم، بنظر من، کافی است تا نشان دهد که انگلستان امروز، از زاویه نگرش اخلاقی آن، انگلستان چهل یا پنجاه سال پیش نیست. اندیشه شرافت، که نمک زندگی اجتماعی است، به همراه از میان رفتن طبقه حاکمه کهن اشرافی از میان رفته که به رغم همه خودخواهی‌ها و خشونت‌ش حداقل دارای کرامت فردی و شهامت اخلاقی بود. دمکراسی جدید بویی از چنین احساسات شرافتمندانه‌ای نبرده و به علت فقدان آن است که مانند یک راهزن حرفه‌ای خود را به بالاترین پیشنهاددهنده می‌فروشد.

امروزه امپراتوری بریتانیا نه به وسیله انگلیسیان و طبق اصول انگلیسی یا حتی به خاطر منافع انگلیسی، بلکه به وسیله یک دارودسته اشرار بین‌المللی اداره می‌شود که تمامی حیات اجتماعی ما را به فساد کشیدند و پول تنها خدای آنان است... انگلستان به عنوان یک ملت، با تمامی آرمان‌های کهن

آن و به سان سایر ملت های مسیحی، دیگر مرده است.... [۱۶]

با واژگان آن روز نگارنده، این نیرو چیزی نبود جز "کانون های صهیونیستی" که زمام آن به دست خاندان های مقتدر یهودی چون روچیلدهاست. می گویم با "واژگان آن روز"، زیرا امروزه چنین جایگاهی را برای "صهیونیسم" قابل نیستیم و آن را تنها یکی از تجلیات نظری و سیاسی پدیده عامی می دانم که زرسالاری نام دارد. در این باره در جلد سوم توضیح کافی خواهم داد. در همین چارچوب بود که نقش مجتمع "رویال داچ شل" را، به عنوان یک قدرت نفتی مستقل و رقیب با کمپانی نفت انگلیس و ایران (بریتیش پترولیوم بعدی) و کمپانی های نفتی آمریکایی، در تحولات سال های پس از شهریور ۱۳۲۰ در ایران مورد توجه قرار دادم؛ مجتمعی که امروزه نیز، چون آن زمان، به عنوان یکی از مهم ترین موسسات اقتصادی متعلق به الیگارش یهودی شناخته می شود.

در دوران پس از تدوین کتاب فوق، بخشی از اوقات اینجانب مصروف یافتن منابعی شد که می توانست تصویری روشن، گویا و مشخص از ترکیب و تکاپوی این کانون به دست دهد. ابتدا تلاشم معطوف به شناخت الیگارش پاریسی و نقش آن در تحولات دوران قاجاریه و پهلوی بود. این کانونی متنفذ و به شکلی مرموز و غیرعادی ناشناخته بود که به یقین باید حضور و ردپایی مؤثر در ایران می داشت. در پی آشنایی بیشتر با این کانون پیوندهای آن را با الیگارش یهودی یافتم و دامنه تلاشم گسترده تر شد. در آغاز الیگارش یهودی را تنها مجموعه ای همگون و متجانس از خاندان های متنفذ می شناختم که در پیوند با بریتانیا و سایر قدرت های استعماری غرب بطور عمده در سده نوزدهم یا حداکثر سده هیجدهم میلادی به اقتدار و ثروت دست یافتند. کاوش بعدی این تصویر را دگرگون کرد و به آن عمق تاریخی بیشتر بخشید. با امپراتوری ماوراء بحار اسپانیا و پرتغال آشنا شدم و نقش درجه اول یهودیان را در آن شناختم. سپس پیشینه این پیوند را دورتر یافتم و به جنگ های صلیبی و به ویژه جنگ های صلیبی شبه جزیره ایبری علیه دولت های اسلامی این سرزمین به عنوان مبداء تکوین این اتحاد تاریخی رسیدم.

در این مقطع هنوز الیگارش یهودی را پدیده ای متأخر می پنداشتم که منشاء آن به مشارکت محافل معینی از یهودیان در غارتگری های صلیبی و ماوراء بحار می رسد و این متمایز است با "یهودیت" به عنوان یک گروه قومی-دینی. و حتی میان یهودیان ساکن سرزمین های اسلامی و اروپای مسیحی در دوران پیش از سلطه جهانی غرب تمایز قابل بودم. این واکنشی بود علیه کتب عامیانه و سطحی فراوانی که در این زمینه منتشر شده و عموماً تصویری وهم آلود و آشفته به دست می دهند و تأثیری جز سلب اعتماد خواننده از عیار علمی اینگونه مباحث ندارند. سرانجام توفیق بحث با دوست فرهیخته ای دست داد که با "یهودیت" آشنایی دارد. او به جدّ بر آن بود که بدون بررسی تاریخ کهن قوم یهود نمی توان الیگارش یهودی را شناخت. این انگیزه ای شد برای کاوش در عرصه ای به ظاهر نامرتبط با تاریخ معاصر. حاصل، بخش دوم جلد اول کتاب حاضر است با عنوان "یهودیت و الیگارش یهودی". چنین بود که پژوهش زرسالاران شکل نهایی خود را یافت.

در پیامد این راه دراز، سخن از "توطئه یهود" در میان نیست؛ سخن از "نوع" خاصی از جامعه انسانی است که در سده های نخست میلادی پدید شد. به عبارت دیگر، "قوم یهود" را نوع منحصر به فردی از جامعه انسانی یافته ام که مشابهی برای آن نمی توان شناخت. این تنها جامعه بشری است که داوطلبانه از موطن جغرافیایی خود خارج شد و کوچ نشینی را در پهنه جهانی آغاز کرد؛ در هر گوشه ای از جهان که اقتصاد آن را شکوفا یافت خیمه خود را برافراشت. این عدم تقید به سرزمین

معین به وی تحرکی شگرف و مختصاتی خودویژه داد. این نوع منحصر به فرد از جامعه بشری از طریق ابداع سازمان سیاسی به شدت متمرکز و فرقه گونه خود خلاء عدم سکونت در یک محدوده معین جغرافیایی را مرتفع ساخت. از اینطریق طی قرون و اعصار متمادی در جوامع میزبان مستحیل نشد و انسجام و هویت و تداوم خود را به شکلی شگرف حفظ کرد. این سازمان سیاسی بر دو پایه آرمان های مسیحایی و احکام شرعی (هلاخه) استوار بود. اولی در اسطوره خاندان داوود تجلی یافت و دومی در قالب فقه تلمودی مدون شد. اهمیت این ساختار در یهودیت تا بدانجاست که بدون آن از مفهومی به نام "قوم یهود" نمی توان سخن گفت. دقیقاً به این دلیل است که در نیمه اول سده نوزدهم نظریه پردازان الیگارشی یهودی موسس مندلسون و سایر رهبران جنبش هاسکالا (روشنگری یهودی) را به دلیل "دین" خواندن یهودیت، "خائن" به "ملت یهود" می دانستند. بدینسان، جهان وطنی [۱۷] و تکاپوی پنهان خصایص ذاتی این جامعه خودویژه است و همین خصایص بقا و کامیابی آن را در طول ازمنه متمادی سبب شده است.

نکته دیگری را که باید متذکر شوم نوع نگاه کتاب حاضر به فرایند پیدایش و تکوین تمدن جدید غرب است.

نگارنده این فرایند را تنها از زاویه پیوند آن با تکاپوی کانون های ماوراء بحار و مستعمراتی مورد توجه قرار داده و تنها به آن ابعادی توجه داشته که در چارچوب موضوع کتاب تأکید بر آن را ضرور دانسته است. این امر در مورد جایگاه الیگارشی یهودی در تکوین تمدن جدید غرب نیز صادق است. سومبارت در آغاز کتاب خود، یهودیان و سرمایه داری جدید، می نویسد:

در یک مطالعه تخصصی نظیر این کتاب، تأثیر یهودیان ممکن است بیش از آنچه در واقع بوده بنظر آید. این در ذات چنین مطالعاتی است که به پدیده تنها از یک زاویه نگریده می شود. اگر ما درباره تأثیر ابداعات فنی در حیات اقتصادی جدید نیز تحقیق می کردیم مسئله همینگونه جلوه می کرد. در یک تکننگاری، نقش موضوع بیش از جایگاه واقعی آن بنظر می رسد... بدون تردید، هزار و یک عامل به پیدایش نظام اقتصادی دوران ما یاری رسانیده است. بدون کشف آمریکا و ذخایر نقره آن، بدون ابداعات مکانیکی دانش فنی، بدون مختصات قومی ملت های جدید اروپا و تحولات آن پیدایش کاپیتالیسم جدید همانقدر غیرممکن بود که بدون یهودیان. در تاریخ طولانی [ظهور] سرمایه داری تأثیر یهودیان [تنها] یک فصل است. [۱۸]



معهدا، این "فصلی" چنان مهم است که بدون آن نمی توان فرایند فوق را در تمامی هیئت و منظر آن شناخت. این "فصل" در ایران به دلایلی مورد غفلت و کم توجهی بوده است. شناخت ما از تاریخ غرب عموماً از طریق "ترجمه" است و اینگونه متون بیشتر شامل کلیاتی است که به حوزه تاریخنگاری آکادمیک و رسمی دنیای غرب تعلق دارد. متون تحقیقی و انتقادی در این عرصه کمتر به فارسی انتشار یافته است و این امر، و فقدان سنت مطالعه متون تخصصی به زبان های خارجی در میان نخبگان فکری ایران، بر اندیشه سیاسی معاصر ایران تأثیرات مخربی بر جای نهاده است.

در بررسی تاریخ تکوین دنیای جدید غرب غفلت از نقش آن کانون های مشخصی که زمام سیاسی و اقتصادی این فرایند را به دست داشتند قطعاً گمراه کننده تر است تا نادیده گرفتن بسیاری از عوامل دیگر. آیا به راستی تنها بر بنیاد تاریخ تحول دانش و فن و اندیشه و فرهنگ می توان به تبیین فرایند پیدایش تمدن جدید غرب نشست بی آنکه مدیران و سرمایه گذاران اصلی این تکاپو و منشاء سرمایه و

اهداف آنان را شناخت؟ و به راستی آیا بدون سیلان ثروتی که از طریق تاراج ماوراء بحار به محدوده های کوچکی از قاره اروپا سرازیر شد چنین شکوفایی در دانش و فن و اندیشه امکان پذیر بود؟ ما ایرانیان از "رنسانس" بسیار می دانیم ولی خاندان مدیچی و سایر کانون های سیاسی و تجاری و مالی اروپای آن عصر، یعنی جاعلان و حاملان فرهنگ "رنسانس"، را کمتر می شناسیم. این رشته سر دراز دارد و از تاریخ پنج سده اخیر نمونه های فراوان می توان ذکر کرد. ما آلفرد نوبل، بنیانگذار جایزه نوبل، را خوب می شناسیم ولی کمتر می دانیم که خانواده نوبل مالکان منابع نفت بادکوبه بودند، در انزلی و رشت دفتر داشتند و سپس چاه های نفت خود را به روچیلدها فروختند. این میراث سپس به سیر مارکوس ساموئل (لرد برستد)، زرسالار نامدار یهودی و بنیانگذار و اولین رئیس مجتمع نفتی رویال داچ شل، انتقال یافت. گاکلیمو مارکونی را به عنوان مخترع تلگراف بی سیم می شناسیم ولی از گادفری اسحاق یهودی، رئیس کمپانی مارکونی، تاریخ این مجتمع انگلیسی- آمریکایی، پیوند آن با فرایندهای آشکار و پنهان سیاسی و وضع امروزین آن هیچ نمی دانیم. گویا پدیده مارکونی تنها یک چهره دارد و آن مارکونی دانشمند و مخترع است. و نیز نمی دانیم که برادر این گادفری اسحاق، به نام سیر روفوس اسحاق (لرد ریدینگ) نایب السلطنه هند در زمان کودتای ۱۲۹۹ بود و- در کنار سیر فیلیپ ساسون، وینستون چرچیل و ادوین مونتگ- از عوامل اصلی صعود رضاخان به قدرت در دولت بریتانیا بود.

این شناخت یکسویه امروزه نیز ادامه دارد. ما سیر آیزایا برلین را خوب می شناسیم و با شور و اشتیاق آثار او را به فارسی ترجمه می کنیم یا می خوانیم ولی نمی دانیم که این اندیشه پرداز نامدار یهودی معاصر داماد خاندان گونزبرگ و دوست لرد ویکتور روچیلد بود. گونزبرگ ها از اعضای برجسته الیگارش یهودی مستقر در روسیه تزاری، از بانکداران درجه اول این سرزمین، خویشاوند دو خاندان زرسالار ساسون و هرش و شریک یاکوب پولیاکوف بودند. و نیز نمی دانیم که ساسون های یهودی از مالکین اصلی بانک شاهنشاهی ایران و انگلیس و پولیاکوف های یهودی مالکین بانک استقراضی ایران و روسیه بودند. یعنی این دو بانک نامدار، که در تاریخنگاری رسمی ما دو نهاد متعارض و نمادی از ستیز دو قدرت استعماری انگلیس و روسیه در ایران و نمود می گردند، هر دو به یک کانون تعلق داشتند!

اشتباه نشود. سخن نگارنده این نیست که نباید اندیشه آیزایا برلین را شناخت یا باید صاحب این اندیشه را به "جرم" تعلق به الیگارش یهودی "تکفیر" کرد. سخن این است که اگر قرار است آیزایا برلین اندیشه پرداز را بشناسیم باید او را در تمامی هیئت و منظرش بشناسیم. آیزایا برلین در خلاء نروئیده و در سطور نانوخته کلامش پیامی مستتر است که شاید با شناخت پیوندهای او بهتر درک شود. و در ابعدی عام تر، سخن نگارنده "تکفیر" غرب جدید به "گناه" جایگاه برجسته الیگارش یهودی در آن نیست. سخن بر سر شناختی است جامع زیرا تنها چنین شناختی است که می تواند اندیشه سیاسی ما را بارور کند، به ما غنای فکری و درایت کافی عطا نماید و کمیت و کیفیت مباحث مطروحه نظری را از سطح دوران ناصری و مشروطه فراتر برد. "غرب شناسی" خلاء بزرگ و نیاز مبرم اندیشه سیاسی ماست و تنها از این طریق است که می توان از حصار تنگ دو گزینه ای "تکفیر" یا "تقدیس" غرب به مرزهای جدید و عقلایی گذر کرد.

کتاب حاضر ثم   هفت سال کاوش است. بخشی از آن به جستجو و یافتن منابع گذشت، بخشی به مطالعه و یادداشت برداری و بخشی به تدوین و نگارش. سرانجام در ۱۷ ماه اخیر تمامی اوقات خود را به تدوین یادداشت هایم اختصاص دادم. در این مرحله به منابع جدید نیز رجوع کردم. حاصل کار

کتابی است در پنج جلد که دو جلد نخست آن اینک در دسترس خوانندگان است و سه جلد دیگر را، پس از تدوین و ویرایش نهایی، به زودی عرضه خواهم کرد.

جلد نخست به دو مسئله بنیادین نظری در شناخت تاریخ معاصر ایران اختصاص دارد. اول، استعمار اروپایی، پیشینه و پیوند آن با تحولات جهانی بطور اعم و تحولات مشرق زمین بطور اخص. دوم، سیر پیدایش و تکوین الیگارش‌ی یهودی.

در جلد دوم به مسئله "الیگارش‌ی یهودی و پیدایش زرسالاری جهانی" پرداخته ام.

جلد سوم به سه بخش تقسیم می‌شود: بخشی به سیر تحول و تکاپوهای الیگارش‌ی زرسالار معاصر در سده نوزدهم میلادی اختصاص دارد با تأکید ویژه بر پیوند آنان با تحولات شرق و ایران. در این بخش با برخی از چهره‌های نامدار مستعمراتی بریتانیا مانند لرد راندولف چرچیل، سِر هنری دراموند ولف، سِر سیسیل رودز، راولینسون‌ها و غیره آشنا خواهیم شد و پیوند عمیق آنان را با زرسالاری یهودی خواهیم شناخت. علاوه بر روچیلدها، زرسالاران نامدار یهودی دیگر - به ویژه بارون موريس دو هرش، سِر ارنست کاسل و خاندان ساسون - در این بخش معرفی شده‌اند. در بخش دیگر به پدیده تجارت جهانی تریاک در سده نوزدهم میلادی، جایگاه برجسته آن در اقتصاد و سیاست دنیای آن روز و نقش زرسالاری جهانی در این پدیده پرداخته‌ام. در همین بحث نکات تازه‌ای درباره پیوند تجارت جهانی تریاک با تحولات معاصر ایران مطرح خواهد شد. بخش پایانی مجلد سوم "الیگارش‌ی جهانی و دنیای امروز" نام دارد. این بخش به معرفی برخی خاندان‌های مهم عضو الیگارش‌ی جهانی معاصر، پیشینه و پیوندهای خویشاوندی، سیاسی و مالی آنان اختصاص دارد. در این بخش، سهم الیگارش‌ی فوق در موسسات و کمپانی‌های اقتصادی و مالی و صنعتی امروزی، از جمله در کمپانی‌های تسلیحاتی، جایگاه آنان در نهادهای دانشگاهی و تحقیقاتی و فرهنگی و هنری و رسانه‌های عمومی و صنعت سینما مورد بررسی قرار گرفته است. از ورود به کلیات پرهیز کرده‌ام و کوشیده‌ام تا با استناد به نام و مشخصات افراد و پیوندهای تاریخی و خویشاوندی و اقتصادی آنان سخن بگویم.

جلد چهارم به پدیده الیگارش‌ی پارسی و مباحث مرتبط با آن اختصاص دارد. در این جلد علاوه بر آشنایی با تاریخچه الیگارش‌ی پارسی و نقش آن در تحولات سده‌های اخیر شبه قاره هند و منطقه، خاندان‌های برجسته عضو این الیگارش‌ی را خواهیم شناخت. بحثی درباره پیشینه پارسیان و آئین آنان عرضه خواهد شد و شرحی درباره پیوند الیگارش‌ی پارسی با ایدئولوژی آریایی‌گرایی سده نوزدهم و اوایل سده بیستم. در این مجلد با تاریخچه انجمن جهانی تئوسوفی و سه رهبر نامدار آن (کلنل آلکات، مادام بلاواتسکی و آنی بزانت) و تکاپوهای نظری و سیاسی آن نیز آشنا خواهیم شد. این در واقع ادامه مبحث "دسیسه‌های سیاسی و فرقه‌های رازآمیز" مندرج در جلد دوم است که به دلیل پیوند آن با الیگارش‌ی پارسی و ایدئولوژی آریایی‌گرایی در جلد چهارم مطرح خواهد شد. مباحث نظری مطروحه در این جلد، سهمی مهم در تکوین اندیشه سیاسی ایرانی در اواخر سده نوزدهم و اوایل سده بیستم داشت و در تحولات فکری مشروطه و پس از آن، و سرانجام ظهور سلطنت پهلوی، به شدت موثر بود.

در جلد پنجم بطور کامل به ایران پرداخته‌ام. بخش مهمی از آن به تکاپوهای الیگارش‌ی زرسالار معاصر در ایران اختصاص دارد و در این میان تأکید خاص بر نقش الیگارش‌ی یهودی و پارسی و کارگزاران و وابستگان ایرانی آنان است. در کنار مباحث متنوع دیگر، بحثی مفصل درباره بانک

شاهنشاهی ایران و انگلیس و جایگاه برجسته آن در تحولات سیاسی ایران ارائه خواهد کرد و بخشی مستقل را به کودتای ۱۲۹۹ و صعود سلطنت پهلوی اختصاص داده ام. مباحث مرتبط با زندگینامه سیر اردشیر ریپورتر و پسرش، سیر شاپور ریپورتر، نیز در این جلد مطرح شده است.

پیام این کتاب هراس و نومیدی نیست، هشیاری است و آگاهی؛ انزوا از جهان و جهانیان نیست، شناخت واقعیت‌های دنیای معاصر است برای تداوم زندگی آزاد و شرافتمندانه در آن. دنیایی است بزرگ که در آن انسان‌های شریف، اعم از فقیر و غنی، فراوان اند. نیک و بد دنیای امروز را باید شناخت، از بدی‌ها پرهیز کرد و از خوبی‌ها بهره برد.

عبدالله شهبازی
تهران، ۲۵ خردادماه ۱۳۷۷

مقدمه جلد سوم:

مجموعه دوجلدی که با عناوین آریستوکراسی و غرب جدید و نخستین تکاپوهای فراماسونری تقدیم می‌گردد، مجلدات سوم و چهارم پژوهش زرسالاران است که دو جلد نخست آن در اواسط سال ۱۳۷۷ عرضه شد.

درباره این تحقیق در مقدمه جلد اول به تفصیل سخن گفته‌ام. ادامه کار به همان روش است ولی در تنظیم کتاب تغییراتی رخ داده که نیازمند به توضیح است: در مقدمه جلد اول مجموع کار را در پنج جلد برآورد کرده و مباحث مطروحه در آن را شرح داده‌ام. در تداوم کار، خلاءها و ابهام‌هایی احساس می‌شد که نیاز به کاوش بیشتر داشت و لذا دو مبحث جدید به طرح اولیه افزوده شد:

اول، تاریخ پیدایش و تکوین آریستوکراسی بریتانیا و خاندان‌های اصلی تشکیل‌دهنده آن؛

دوم، پدیده فراماسونری و جایگاه آن در سیر پیدایش زرسالاری جهانی معاصر.

حاصل تفحص در این دو عرصه عملاً بخش مهمی از جلد سوم و تمامی جلد چهارم را در برگرفت و همین است که اینک در دسترس خوانندگان قرار می‌گیرد. به این ترتیب، مجموع کار از پنج جلد به هفت جلد خواهد رسید. در طول یک سال اخیر نیز کار سنگین و شاقی را پیش بردم با این امید که گامی باشد در جهت ارائه تصویری مستند و واقع‌گرایانه از تحولات دنیای معاصر و جایگاه و سرنوشت ایران در آن.

عبدالله شهبازی
تهران، ۱۶ آذر ۱۳۷۸

-
- 1- plutocracy
 - 2- ploutos

- 3- oligarchy
- 4- George Bernard Shaw (1856-1950)
- 5- plutocratic oligarchy
- 6- Webster's Third New International Dictionary, 1986, p. 1572.
- 7- Herbert George Wells (1866-1946)
- 8- H. G. Wells, Men Like Gods (1922), Penguin, 1987.
- 9- plutodemocracy
- 10- genealogy
واژه "تبارشناسی" بعنوان معادل genealogy و "تبارنامه" در مقابل genealogical tree ساخته من است؛ اولین بار در کتاب ایل ناشناخته (نشر نی، ۱۳۶۶) بکار رفت و بتدریج کاربرد عام یافت.
- 11- Anthropology
۱۲- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، جلد دوم: جستارهایی از تاریخ معاصر ایران، تهران: انتشارات اطلاعات، چاپ اول، زمستان ۱۳۶۹، ص ۱۶۰.
- 13- The Camarilla
- 14- Leonard Mosley, Curzon; The End of an Epoch, London: Longmans, 1960, pp. 217, 223.
- 15- gang
- 16- Earl of Lytton, Wilfrid Scawen Blunt, London: Macdonald, 1961, pp. 182-187.
- 17- cosmopolitanism
- 18- Werner Sombart, The Jews and Modern Capitalism, [new edition, introduction by Samuel Z. Klausner,] London: Transaction Books, 1982, p. 6.

تاریخ آخرین ویرایش :

کلیه حقوق مندرجات این صفحه برای عبدالله شهبازی محفوظ است.

آدرس ایمیل: <mailto:abdollah.shahbazi@gmail.com?subject=shahbazi.org>
استفاده از مقالات با ذکر ماخذ مجاز است. چاپ مقالات به صورت کتاب ممنوع است.